

4. سپس همه از روح القدس پُر گشتند و آن‌گونه که روح بدیشان قدرت تکلم می‌بخشید، به زبانهای دیگر سخن گفتن آغاز کردند.

5. در آن روزها، یهودیان خداترس، از همه ممالک زیر آسمان، در اورشلیم به سر می‌بردند.

6. چون این صدا برخاست، جماعتی گرد آمده، غرق شگفتی شدند، زیرا هر یک از ایشان می‌شنید که آنان به زبان خودش سخن می‌گویند.

7. پس حیران و بهت‌زده، گفتند: «مگر اینها که سخن می‌گویند جملگی اهل جلیل نیستند؟»

4. وَأَمْتَلًا الْجَمِيعُ مِنَ الرُّوحِ الْقُدُسِ،  
وَأَبْتَدَأُوا يَتَكَلَّمُونَ بِالسَّنَةِ أُخْرَى كَمَا  
أَعْطَاهُمُ الرُّوحُ أَنْ يَنْطِقُوا.

5. وَكَانَ يَهُودٌ رِجَالٌ اتَّقِيَاءُ مِنْ كُلِّ  
أُمَّةٍ تَحْتَ السَّمَاءِ سَاكِنِينَ فِي  
أُورُشَلِيمَ.

6. فَلَمَّا صَارَ هَذَا الصَّوْتُ، اجْتَمَعَ  
الْجُمُهورُ وَتَحَيَّرُوا، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ كَانَ  
يَسْمَعُهُمْ يَتَكَلَّمُونَ بِلُغَتِهِ.

7. فَبُهتَ الْجَمِيعُ وَتَعَجَّبُوا قَائِلِينَ  
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: «أَتَرَى لَيْسَ جَمِيعُ  
هَؤُلَاءِ الْمُتَكَلِّمِينَ جَلِيلِيِّينَ؟»

8. فَكَيْفَ نَسْمَعُ نَحْنُ كُلُّ وَاحِدٍ  
مِنَّا لُغَتَهُ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا؟

9. فَرِثِيُّونَ وَمَادِيُّونَ  
وَ عِيلَامِيُّونَ، وَالسَّاكِنُونَ مَا  
بَيْنَ النَّهْرَيْنِ، وَالْيَهُودِيَّةَ  
وَ كَبْدُوكِيَّةَ وَ بِنْتُسَ وَأَسِيَّا

10. وَ فَرِجِيَّةَ وَ بِمَفِيلِيَّةَ  
وَ مِصْرَ، وَ نَوَاحِيَ لِيْبِيَّةِ الَّتِي  
نَحْوَ الْقَيْرَوَانِ، وَالرُّومَانِيُونَ  
الْمُسْتَوْطِنُونَ يَهُودٌ وَ دُخَلَاءُ،

8. پس چگونہ هر يك  
می شنویم كه به زبان زادگاه  
ما سخن می گویند؟

9. پارتها و مادها و عیلامیان،  
مردمان بین النهرین و یهودیه  
و کاپادوکیه و پونتوس و  
آسیا

10. و فریجیه و پامفیلیه و  
مصر و نواحی لیبی متصل به  
قیروان و نیز زائران رومی

9. آنگاه برای برخی که از پارسایی خویش مطمئن بودند و بر دیگران به دیده تحقیر می‌نگریستند، این مثل را آورد:

10. «دو تن برای عبادت به معبد رفتند، یکی فریسی، دیگری خراجگیر.»

11. فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «خدایا، تو را شکر می‌گویم که همچون دیگر مردمان دزد و بدکاره و زناکار نیستی، و نه مانند این خراجگیرم.»

9. وَقَالَ لِقَوْمٍ وَأَثْقِينٍ بِأَنْفُسِهِمْ  
أَنَّهُمْ أَبْرَارٌ، وَيَحْتَقِرُونَ الْآخِرِينَ  
هَذَا الْمَثَلُ:

10. «إِنْسَانَانِ صَعِدَا إِلَى الْهَيْكَلِ  
لِيُصَلِّيَا، وَاحِدٌ فَرِيسِيٌّ وَالْآخَرُ  
عَجْرَبِيٌّ.»

11. أَمَّا الْفَرِيسِيُّ فَوَقَفَ يُصَلِّي  
فِي نَفْسِهِ هَكَذَا: اللَّهُمَّ أَنَا أَشْكُرُكَ  
أَنِّي لَسْتُ مِثْلَ بَاقِي النَّاسِ  
الْخَاطِفِينَ الظَّالِمِينَ الزَّانَةَ، وَلَا  
مِثْلَ هَذَا الْعَجْرَبِيِّ.

12. أَصُومُ مَرَّتَيْنِ فِي الْأَسْبُوعِ،  
وَأَعْتَبِرُ كُلَّ مَا أَفْتَنِيهِ.

13. وَأَمَّا الْعَشَّارُ فَوَقَفَ مِنْ  
بَعِيدٍ، لَا يَشَاءُ أَنْ يَرْفَعَ عَيْنَيْهِ  
نَحْوَ السَّمَاءِ، بَلْ قَرَعَ عَلَى  
صَدْرِهِ قَائِلًا: اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي، أَنَا  
الْخَاطِيءُ.

14. أَقُولُ لَكُمْ: إِنَّ هَذَا نَزَلَ إِلَيَّ  
بَيْتِهِ مُبَرَّرًا دُونَ ذَلِكَ، لِأَنَّ كُلَّ مَنْ  
يَرْفَعُ نَفْسَهُ يَتَضَعُ، وَمَنْ يَضَعُ  
نَفْسَهُ يَرْتَفِعُ»

12. دو بار در هفته روزه می‌گیرم و  
از هر چه به دست می‌آورم، دهیک  
می‌دهم.

13. اما آن خراجگیر دور ایستاد و  
نخواست حتی چشمان خود را به  
سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه  
خود می‌کوفت و می‌گفت: "خدایا، بر  
من گناهکار رحم کن."

14. به شما می‌گویم که این مرد، و نه  
آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه  
رفت. زیرا هر که خود را برافرازد،  
خوار خواهد شد، و هر که خود را  
خوار سازد، سرافراز خواهد گردید.»

**0. يعرّف LektorStoffers**  
 عن نفسه: الرسول بولس في السجن  
 ويكتب رسائل في ذهنه إلى الناس في  
 الكتاب المقدس وإلى الناس اليوم  
 (10 + 11).

يتخيل LektorStoffers أيضًا  
 كيف يختبر الناس اليوم الخلاص من  
 خلال يسوع بشكل ملموس في  
 حياتهم. (13 + 14) بهذه الأمثلة ،  
 يريد Lektor Stoffers تشجيعنا  
 على اكتشاف نعمة الله والمساعدة في  
 حياتنا أيضًا.

**1. لكتور اشتوفرز فرض مي کند :**  
 پولس رسول در زندان است و نامه  
 هايي را در ذهن خود براي مردم از  
 كتاب مقدس و افراد امروزي  
 (10 + 11) مي نويسد.

لكتور اشتوفرز همچنين تصور مي کند  
 که چگونه مردم امروز نجات را از  
 طريق عيسي به طور مشخص در زندگي  
 خود تجربه مي کنند. (13 + 14) با  
 اين مثالها ، لكتور اشتوفرز مي خواهد  
 ما را تشويق کند تا فيض خدا را  
 بياموزيم و در زندگي ما نيز کمک کند.

2. پولس در زندان است. دراز کشیده روی تختش ، و به دیوار خاکستری زندان خیره می شود. اما افکار او در مورد سفرهایش هستند. او باید به افراد زیادی فکر کند: معاصران ، همراهانش ، و همچنین افرادی از گذشته های دور. چقدر دوست دارد اکنون برای تو بنویسد. اما او جوهر و پایروس ندارد. اما روزهاست کلمات و جملاتی در سر او شکل گرفته است و او در ذهنش شروع می کند و می نویسد و می نویسد . آنها حروف هستند.

1.1. پولس في السجن. ممدودًا على سريره ، يحدق في الحائط الرمادي. لكن أفكاره تذهب في الأسفار. عليه أن يفكر في أناس كثيرين: معاصرين ، رفقاء ، ولكن أيضًا أولئك الذين عاشوا في الماضي البعيد. كم يود أن يكتب لك الآن. لكن ليس لديه حبر ولا ورق بردى. لكن الكلمات والجمل تتشكل في رأسه منذ أيام ، وهو يكتب ويكتب. هم رسائل.

3. نامه هایی مانند: داوید عزیز ، تو اولین نامه ای را که اینجا در زندان می نویسم دریافت می کنی. من می بینم که تو در کنار همسر خود نشسته ای و با هم به بالکنی نگاه می کنید که تو، داوید ، مدت ها او را زیر نظر داشتی. به موفقیت های زیادی دست یافته اید. تو زنی را در کنار خود داری که تو را دوست دارد. تو خوشحالی که او را در کنار خود داری ، همسر زیبایی. اما می دانید که مرگ به شما کمک کرد. شوهرش مجبور شد بمیرد تا در راه رسیدن به او آزاد باشد. و تو کمک کردی. آیا احساس گناه کردی؟ حتی قبل از اینکه ناتان با تو صحبت کند؟

2.2. رسائل مثل: عزیز دیفید ، لقد تلقيت الحرف الأول الذي أكتبه هنا من السجن. أراك جالساً بجانب زوجتك بثبوع وتظنران معاً إلى الشرفه التي كنت تراقبها دائماً ، يا ديفيد. لقد حققت الكثير. لديك امرأة بجانبك تحبها. أنت سعيد بوجودها معك الآن ، زوجتك الجميلة. لكنك تعلم أن الموت ساعدك. كان لابد أن يموت زوجها حتى يكون الطريق إليها حراً. وأنت ساعدت. هل شعرت بالذنب؟ حتى قبل أن يتحدث معك (ناتان)؟

4. می دانی که مرد مرگ بودی ، داوید.  
خودت حکم اعدام خودت رو دادی اما خدا  
به تو و همراهانت زندگی می دهد. این  
نجات تو است ، داوید. خدا تو را می  
بخشد و فقط فرزند تو خواهد مرد. بار دوم  
شما فقط از طریق مرگ زندگی می کنید.  
اما پس از آنکه به اندازه کافی شهادت  
داشتی ، برخیز ، از خواب برخیز ،  
بگذار تا از فلج و سکون خود بیدار شوی.  
خدا آنقدرها هم که فکر می کنی ظالم  
نیست. خدا دوستت دارد، داوید. تو خودت  
می دانی: هیچ چیزی کم نخواهی داشت و  
خوبی و رحمت در طول زندگیت تو را  
دنبال خواهد کرد (مزمور 23: b.6a1).  
با تقدیم احترامات. پولس تو.

3.3. أنت تعلم أنك كنت رجل الموت ،  
داوید. لقد أصدرت حكم الإعدام الخاص  
بك. لكن الله يمنحك وحياتك. هذا هو  
خلاصك يا داوید. الله يغفر لك فقط ابنك.  
سوف تموت. للمرة الثانية تحصل على  
الحياة فقط من خلال الموت. ولكن بعد  
ذلك ، عندما تشعر بالحزن الكافي ، قم ،  
وقم من النوم ، واسمح لنفسك بأن  
تستيقظ من شللك. الله ليس قاسيا كما  
تعتقد. يحبك الله يا داوید. أنت تعرف  
بنفسك: لن ينقصك شيء وسيتبعك الخير  
والرحمة طوال حياتك (مزمور 23: 1 ب 6 أ).  
أحييكم. بول الخاص بك



5. پولس به داوود و فرزندانش فکر می کند و این که خودش فرزندی ندارد. اما او به همراهان خود فکر می کند. اینها فرزندان من هستند. او آغاز کارها را در افسس و دیگر شهرها به یاد می آورد. اما بعد ماجرای مأمور مالیات را به خاطر می آورد. (لوقا 18: 9-14) و او همچنین نامه ای را در ذهن خود به او می نویسد: مأمور مالیات گرامی ، از آنجا که من نام تو را نمی دانم ، من با حرفه ات خطاب به تو حرفهایم را می گویم. در کنیسه در قسمت انتهایی ایستاده بودی. در زمان مراسم روی آخرین نیمکت نشستی. کتاب سرود نگرفتی ، آخر چرا ؟ به هر حال تو سرودها را نمی شناسی.

4. 4. يفكر بولس في داود وأولاده وأنه ليس لديه أبناء هو نفسه. لكنه يفكر في كنائسه. هؤلاء هم أولاده في الإيمان. يتذكر البدايات في أفسس والمدن الأخرى. لكنه تذكر بعد ذلك قصة ضابط الجمارك. (لوقا 18: 9-14) وصاغ له أيضاً رسالة في ذهنه: عزيزي جابي الضرائب ، بما أنني لا أعرف اسمك ، فأنا أخاطبك بمهنتك. لقد وقفت في الخلف في الكنيس. كنت في الخدمة. جلست على المقعد الأخير. أنت لم تأخذ كتاب ترنيمه ، فلماذا عليك؟ أنت لا تعرف الأغاني على أي حال.

6. متفاوت با فریسی پشت سرت ، اما اجازه نمی دهی که اعصابت بهم بریزد. چیزی تحت فشارت گذاشته اما دانشی برای بیانش نداری. صدقه نمی دهی به هر حال کارت این است که پول بگیری و آن را تقسیم نکنی. بدون روزه و بدون دعای طولانی خدا به من گناهکار رحم کند ، این تنها چیزی است که باید بگویی. اما این نجات تو است. آیا متوجه شده ای که بازگشت به خانه از کنیسه چقدر آسان بود؟ به خودت اجازه دادی که از این بار گناه خلاص شوی و توجیه شده به خانه برگشتی.

5. 5. علی عکس الفریسی الذي قبلك ، لكنك لم تترك نفسك مضطربًا. شيء ما أزعجك. ليس لديك شيء لتظهره. أنت لا تعطي الصدقات ، على أي حال ، وظيفتك هي أخذ المال وليس توزيعه. لا صيام. لا صلاة طويلة. الله يرحمني الخاطيء هذا كل ما عليك أن تقوله. لكن هذا هو خلاصك. هل لاحظت مدى سهولة العودة إلى المنزل من الكنيس؟ أنت تريح نفسك من العبء. عدت مبررًا.

7. چگونه آن را می گویی؟ به سادگی آزاد شدم. رهایی از بارگناهان گذشته. دیدم که یکشنبه در کافه ای نشسته ای. برایت مهم نبود که مردم چگونه به تو خیره می شوند. اولین باری که اهمیت ندادی ، درست مثل اهمیت ندادن به پول . زندگی گذشته دیگر زندگی نبود همیشه بیشتر ، بیشتر ، بیشتر. هرگز کافی نبود. شمردن و شمردن. همه چیزهای دیگر برایت مرده بود ، خانواده ، دوستان ، خوشبختی. آیا طعم قهوه دوباره خوب می شود؟ آیا می توانی از خورشید لذت ببری؟ تو دوباره زنده ای - خدا را شکر به خاطر لطف فراوانش. درود فراوان ، پولس تو.

6. 6. أو كيف تقولها؟ حرر ببساطة. تحرر من عبء الماضي. رأيتك تجلس في المقهى في وقت لاحق يوم الأحد. لم تهتم كيف يحدق الناس بك. في المرة الأولى لم تهتم ، تمامًا مثل كل الأموال. لم يعد ذلك حياة. دائما أكثر وأكثر وأكثر. لم يكن ذلك كافيا أبدا. عد وحساب المال. كل شيء مات ، العائلة ، الأصدقاء ، سعادتك. هل طعم القهوة جيد مرة أخرى؟ هل يمكنك الاستمتاع بالشمس أنت على قيد الحياة مرة أخرى - الحمد لله على نعمته الغزيرة. تحياتي يا بولس.

7.7. بول عطشان. یری الماء هنا في السجن. كيف یود أن یشرب شیئاً مختلفاً مرة أخرى. النبید علی سبیل المثال ، أو نعم ، القهوة ، في حرية. لكن أليس هو حر؟ في المسيح؟ یعتقد أن المسيح حرّني (غلاطية 5: 1) لأكون حرّاً. وأفکاره تذهب إلى امرأة أطلقها يسوع ، وهي خاطئة. إنه لا یعرف اسمها أيضاً. یقول البعض إنها مريم المجدلية. لكن هل اسمك مهم جدا؟ لا یکتب لها رسالة فكرية. ماذا یقول لها؟ لكنه یفکر فیها: امرأة تأتي إلى يسوع ، تشبک قدمیه وتبکی وتجفف قدمیه بشعرها وتقبلهما وتدهنهما بالزيت. (لوقا 7:38)

8. پولس تشنه است. او آب را در زندان می بیند. دوست دارد دوباره چیزی متفاوت بنوشد. به عنوان مثال ، شراب ، یا بله ، قهوه ، در آزادی. اما آیا او آزاد نیست؟ در مسیح؟ او فکر می کند مسیح مرا آزاد کرد (غلاطیان 5: 1). و افکار او به سوی زنی می رود که عیسی او را از گناهانش آزاد کرد. اسمش را هم نمی داند. برخی می گویند مريم مجدلیه است. اما آیا نامش مهم است؟ او نامه ای در ذهنش برای او می نویسد. چه چیزی باید به او بگوید؟ در مورد او فکر می کند: زنی که نزد عیسی می آید ، پاهایش را می شوید و گریه می کند و با موهای خود پاهایش را خشک می کند و آنها را می بوسد و با روغن آنها را مسح می کند.

(لوقا 7:38)

9. پولس اینگونه تاریخ را می شناسد.  
عیسی آنها را نجات داد ، آنها را آزاد کرد، و به آنها زندگی داد. هیچ کس نمی داند دقیقاً آنجا چه اتفاقی رخ داد ، و او قبلاً چه می کرد. اما اکنون به معنای واقعی کلمه مملو از عشق و قدردانی بود. این که عیسی او را بخشید ، نجات او بود. عیسی او را از منجلابی که در آن گرفتار بود رها کرد. و حال او مجاز به زندگی است. او دوباره کرامت دارد در اینجا او ارزشمند است و به زندگی آشفته خود متعهد نیست. او همیشه به دنبال آرامش بود. با اولین مرد امیدوار بود که از فقر خود بیرون آید. چرا که هرگز پول کافی در خانه وجود نداشت.

8. 8. هذه هي الطريقة التي يعرف بها بولس التاريخ. أنقذهم يسوع ، وحررهم ، وفديهم. لا أحد يعرف بالضبط ما كان هناك ، وماذا فعلت من قبل. لكنها الآن تفيض بالحب والامتنان. أن يغفر لها كان خلاصها. أخرجهم يسوع من هناك. يسمح لها بالعيش. لديها كرامة مرة أخرى. هنا تحظى بالتقدير وليست ملتزمة بحياتها الفاسدة. كانت دائما تبحث عن السلام. مع الرجل الأول كانت تأمل أن ينتشلها من فقرها. لم يكن هناك ما يكفي من المال في المنزل.

10. بعدها او تن فروشی کرد و هرکاری را انجام داد. او فکر کرد: اکنون نجات دهنده من می آید. و اینگونه نیز به نظر می رسید ابتدا همه چیز با شراب و وعده های زیاد شروع شد. عشق باید همین باشد اما نه عشق بود و نه رستگاری. او عمیق تر و عمیق تر وارد وابستگی شد که هوا را برای تنفس او از بین می برد. در حال حاضر همه ناامیدی او دوباره از او بیرون می زند و اشکهایش بسیار رهایی دهنده هستند ، و او بسیار سپاسگزار است و بله ، در حال حاضر نیز سرشار از عشق ، کاملاً متفاوت است

9. 9. في وقت لاحق تم شراؤها وذهبت مع كل شيء. فكرت: الآن يأتي مخلصي. وبدا الأمر بهذه الطريقة أيضًا. بدأ كل شيء بالنبذ والعديد من الوعود. يجب أن يكون الحب لكنه لم يكن حبًا ولم يكن فداء. انزلت أعماق وأعمق في التبعية التي سلبت الهواء للتنفس. الآن كل يأسها ينفجر منها مرة أخرى ودموعها متحررة للغاية ، وهي ممتنة جدًا ونعم ، الآن مليئة بالحب ، مختلفة تمامًا.

11. پولس متوجه می شود که پاهایش درد می کند. او وزن زنجیرها و چگونگی بریده شدن پاهایش توسط آهن را در مچ پایش احساس می کند. خطوط یک نامه به ذهنش باز می گردد. آن را به راه دوری میفرستد: فرانک عزیز! من باید در مورد نحوه صحبت تو درخصوص درد فکر کنم. از آنجا که دیابت تو بدتر و بدتر شده است: درد در پا ، هنگام راه رفتن ، هنگام دراز کشیدن. من می دانم که چقدر ناامید هستی و شک داری که به پزشک جهت درمان مراجعه بکنی یا نه. می دانم که تو از، از دست دادن انگشت پا یا پایت می ترسی. درست به مانند یک مرگ کوچک است، اما یک ضایعه بزرگ به حساب می آید.

10. 10. لاحظ بولس كيف تؤلم قدميه. يشعر بثقل السلاسل وكيف يقطع الحديد في كاحليه. سطور من الرسالة تعود إلى ذهنه. يرسلها بعيداً: عزيزي فرانك! علي أن أفكر بالطريقة التي تحدثت بها عن ألمك. منذ مرض السكري لديك ، ازداد الأمر سوءاً: ألم القدم ، عند المشي ، عند الاستلقاء. أعرف كم أنت يائس وكيف تعذب نفسك بقرار مراجعة الطبيب أم لا ، العلاج أم لا. أعلم أنك خائف من فقدان إصبع قدمك أو فقدان قدمك. إنه مثل موت صغير ، خسارة كبيرة.

12. اما من می خواهم به تو  
بگویم که این می تواند نجاتت  
نیز باشد. منظورم این است که  
اگر پای خود یا انگشتان پای  
خود را از دست بدهید ، به  
زندگی خود ، در واقع به ادامه  
زندگی دست می یابی. و دیگر  
درد نخواهی داشت و این می  
تواند رهایی و نجات تو باشد. -  
درود بر شما از جانب خداوند ما  
عیسی مسیح! پولس تو

11. لکنی أريد أن أخبرك  
أنه يمكن أن يكون أيضًا  
خلاصك. أعني ، إذا فقدت  
قدمك أو أصابع قدمك ،  
فستحصل على حياتك ،  
واستمرار الحياة. ولن تشعر  
بالألم بعد الآن. يمكن أن  
يكون الإفراج. - السلام  
عليكم من ربنا يسوع  
المسيح! بول الخاص بك.



**12.12. يعرف بولس كم من الناس في حياتهم يسعون إلى السلام والشفاء والفداء ، أو في كثير من الأحيان مجرد حل لمسألة أو مشكلة ملحة. لأن الخوف من الحياة لا يتم نفيه حقًا ولا يروي العطش للحياة نهائيًا. هذا هو السبب في أن الرغبة لا تصمت أيضًا. الحاجة إلى المساعدة والعزاء ، للخلاص والتحرر ، للسعادة والوفاء ، أو أي شيء آخر قد يسميه المرء ضروريًا. سواء كانت زنزانته هنا أو شقة في الطابق الخامس من مبنى شاهق. لا يوجد مكان لا يأمل فيه الناس في العدالة والحماية والخلص والفداء ، أو يسعون ببساطة إلى السلام.**

**13. پولس می داند که چگونه بسیاری از مردم در زندگی خود به دنبال صلح و شفا و رستگاری هستند ، یا اغلب فقط به دنبال راه حلی برای یک سوال یا مشکل فوری هستند. زیرا ترس از مرگ هرگز واقعاً برطرف نمی شود و عطش زندگی هرگز در نهایت برطرف نمی شود. به همین دلیل است که میل و خواستن نیز ساکت نمی شود. نیاز به کمک و دلداری ، برای رستگاری و رهایی ، برای شادی و تحقق آن ، یا هر چیز دیگری که لازم باشد خواه در سلولی که او در آن است یا آپارتمانی در طبقه پنجم یک برج بلند. جایی نیست که مردم به عدالت ، حفاظت ، نجات و رستگاری امیدوار نباشند یا در نهایت به دنبال صلح نباشند**

14. نجات تو چه بود؟ پولس این را در سکوت شب می پرسد. و از دیروز ، از امروز ، از من ، از تو پاسخ می گیرد: «نجات من زمانی بود که نه گفتن را یاد گرفتم. وقتی با شخصی آشنا شدم که برای من الگو شد. وقتی برای اولین بار در زندگی احساس مسئولیت کردم». نجات من این بود که یاد گرفتم: زندگی خوب است. عشق خوب است من خوب هستم. من خودم را قربانی می دیدم و در ترحم خودم گیر کرده بودم. تمام قدرتم را صرف بیرون آمدن از این الگو کردم.

13. ماذا كان خلاصك؟ يسأل بولس هذا في سكون الليل. وَأَمْسَ إِنَّهُ يَأْتِي إِلَيَّ إِجَابَةً مِنْكُمْ: «كان خلاصي عندما تعلمت أن أقول لا. عندما قابلت شخصًا أصبح نموذجًا يحتذى به بالنسبة لي. عندما شعرت بالمسؤولية لأول مرة في حياتي. «-» كان خلاصي أنني تعلمت: الحياة طيبة. الحب جيد انا جيد. رأيت نفسي كضحية وكنت عالقًا في شفقة على نفسي. استغرق الأمر كل قوتي للخروج من هذا النمط».

15. نجات من زمانی بود که در سفر به اتیوپی فقر را در آنجا دیدم و فهمیدم زندگی در واقع چیست. "نجات من این بود که در مورد آن صحبت کنم"، یک بازمانده از هولوکاست (قتل 6 میلیون یهودی توسط نازی ها) می گوید. "ملاقات با کسی در کمال سختگیری و صداقت بیش از اندازه نجات من بود." تغییر شغلم نجات من بود. "نجات من توصیه تعیین کننده ای برای استعفا بود." کتابها من را در جوانی نجات دادند. آنها به من نشان دادند که جهان از بدبختی فعلی من بزرگتر است. "- میل من جهت آزادی مبنای نجات من بود."

14. - "کان خلاصي عندما رأيت الفقر هناك أثناء رحلة عبر إثيوبيا وفهمت ما هي الحياة حقًا." - "كان خلاصي أن أتحدث عن ذلك"، كما يقول أحد الناجين من الهولوكوست (مقتل 6 مليون يهودي من قبل النازيين). - "أن ألتقي بشخص ما في صدقه وإخلاصه." - "تغيير الوظيفة كان خلاصي." - "خلاصي كان النصيحة الحاسمة بالاستقالة." - "الكتب أنقذتني عندما كنت صغيرًا. أظهروا لي أن العالم كان أكبر من بوئسي الحالي." - "كانت رغبتي في الحرية هي خلاصي." - "خلاصي كان أنني طورت شيئًا إيجابيًا من الموت المأساوي لابني."

**15. 15. العديد من قصص الخلاص**  
يعتقد بولس ، الكثير من رحمة الله. وكم  
مرة انتصرت الحياة. وفي ذهنه ، كتب  
رسالة أخرى إلى عالم لاهوت ألماني  
كان في السجن أثناء الحرب العالمية  
الثانية: عزيزي ديتريش (بونهوفر)!  
تكتب "أنقذتها قوى جيدة بشكل رائع" ،  
حتى من السجن. غالبًا ما أعطت كلماتك  
الفداء والراحة والدعم والأمل. أعتقد أن  
كلماتك كانت أكثر راحة من رسائلي  
الطويلة. وعندما انتحروا بحياتك ، قلت  
لها باختصار: "هذه هي النهاية ، ولكن  
بالنسبة لي بداية الحياة". شكرًا لك.  
بول الخاص بك.

**16. پولس به داستانهای زیادی درباره نجات ،**  
و رحمت هایی از جانب خدا می اندیشد. و این  
که هر چند وقت یکبار زندگی پیروز شده است.  
و در ذهن خود نامه دیگری به یک متکلم  
آلمانی می نویسد که در جنگ جهانی دوم در  
زندان بود: دیتريش عزیز (بونوفر)! تو نیز  
همانند من از درون زندان می نویسی ، "  
توای که به طرز شگفت انگیزی توسط  
نیروهای خوب نجات داده شده ای" ، حتی در  
زندان. غالباً کلماتت رستگاری و دلداری ،  
حمایت و امید می بخشد. فکر می کنم کلمات تو  
بسیار راحت تر از نامه های طولانی من بودند.  
و وقتی آنها جانت را گرفتند ، تو آن را به طور  
خلاصه بیان می کنی: "توگفتی" این پایان  
است ، اما برای من آغاز زندگی ام است.  
"متشکرم. پولس تو

**16. 16. بول يفكر في إعدام آخر**  
ويفكر في ذنبه. ستيفن ، كومة الحجارة  
- وهو ، بول ، كان لا يزال يراقب. لكن  
ألم تكن الجنة مفتوحة عندما مات  
ستيفن؟ (أعمال 7: 58-1-8 أ) الله  
يرحمني أيها الخاطيء ، وهو الآن يفكر  
مرة أخرى. ومرضه الحصة في الجسد؟  
قال له الرب لتكفيك نعمتي. ( ٢  
كورنثوس ١٢ : ٧ - ٩ ) كما يفكر بولس  
في اشتياق كثير من الناس إلى الفداء  
النهائي. الحنين إلى الجنة؟ لقد كان هو  
نفسه بعيداً في مرحلة ما لدرجة أنه كان  
يفضل أن يكون مع الله على أن يستمر  
في العيش. السماء ...

**17. پولس به مرگ دیگری فکر می کند و**  
به گناه خودش فکر می کند. استفان ، توده  
سنگ - و او ، پولس ، هنوز نظاره گر بود  
و هیچ کاری نکرد. اما آیا هنگام مرگ  
استفان آسمان باز نشد؟ (اعمال 7: 58-1-8 a)  
خدا به من گناهکار رحم کن ، او اکنون  
دوباره فکر می کند. و بیماریش ، بیماری  
که در بدنش داشت؟ خداوند به او گفت که  
لطف من برای تو کافی است.  
(2. قرننتیان 12: 7-9) پولس همچنین به  
اشتیاق زیاد بسیاری از مردم برای  
رستگاری نهایی فکر می کند. اشتیاق  
بهشت را دارید؟ او خودش در مقطعی آنقدر  
دور بود که ترجیح می داد با خدا باشد تا  
اینکه به زندگی ادامه دهد. آسمان ...

**18. شخص دیگری به ذهنش می رسد ، مریم (مادر عیسی). و دوباره در ذهنش نامه ای شکل می گیرد: مریم عزیز ، می خواهم روزی برایت نامه بنویسم. لطفاً مرا ببخشید که در هیچ نقطه ای از نامه هایم از شما نامی برده نشده است. فقط یکبار اشاره کردم که مسیح "از یک زن متولد شد". البته امروزه بسیاری عروج شما را جشن می گیرند. آنها شما را ملکه بهشت می نامند و مطمئناً جایی در بهشت دارید.**

**17. 17. يظهر له شخص آخر ، مریم (والدة يسوع). وفي ذهني تتشكل رسالة مرة أخرى: عزيزتي ماريا ، أريد أن أكتب لك يوماً ما. أرجو المعذرة لأتني لم أذكرك بالاسم في أي وقت في رسائلي. مرة واحدة فقط ذكرت أن المسيح "ولد من امرأة". هذا يعني لك بالطبع. لكن على الأقل يحتفل الكثيرون بصعودك اليوم. يدعونك ملكة السماء. بالتأكيد لديك مكان في الجنة.**

19. همه ما در حال حاضر جایی داریم ،  
حتی اگر هنوز آنجا نباشیم. خوب است  
بدانیم که هیچ کس مجبور نیست جای  
متعلق به ما را آزاد نگه دارد و ما  
مجبور نیستیم برای آن بجنگیم. آرامش  
بخش است و به من آرامش درونی می  
دهد که من می دانم: من جایی برای خدا  
دارم ، قبلاً اینجا و بعداً در بهشت. این  
لطف است. و بر اساس دستاوردهای  
"انسانی" نیست ، بنابراین هیچ کس  
نمی تواند کاری را "نزد خدا" انجام  
دهد. بنابراین ، مریم عزیز ، اکنون در  
نامه ای از شما نام بردم. سلامی بر  
مریم ، پر از لطف ، پولس تو

18. 18. لدينا المساحة بالفعل ، حتى  
لو لم نكن هناك بعد. من الجيد أن  
تعرف أنه لا أحد يجب أن يحافظ على  
مساحتنا خالية ولا يتعين علينا القتال  
من أجلها. إنه مهدئ ويمنحني السلام  
الداخلي الذي أعرفه: لدي مكان مع الله  
، هنا بالفعل ولاحقاً في الجنة. هذه هي  
النعمة. وهي لا تقوم على الإنجازات  
"البشرية" ، بحيث لا يستطيع أحد أن  
يفعل شيئاً "أمام الله" بأي شيء.  
لذا ، عزيزتي ماريما ، أشرت إليك الآن  
في رسالة. السلام عليك يا مريم ، يا  
ممتلئة نعمة يا بولس.

20. پولس در زندان است. دراز کشیده روی تختش ، به دیوار خاکستری خیره می شود. و او به افرادی فکر می کند که می شناسد یا درباره آنها شنیده است ، به شما و به من فکر می کند. و سپس در باز می شود و نگهبان جوهر و پاپيروس را به داخل سلول می آورد و پولس شروع به نوشتن می کند: «پولس ، رسول عیسی مسیح طبق برنامه و اراده خدا ، برای کسانی که در افسس زندگی می کنند و متعلق به قوم مقدس خدا هستند. برای همه شما که با ایمان به عیسی مسیح متصل هستید ، از خداوند پدر ما و از طرف عیسی مسیح ، پروردگار ما ، فیض و آرامش می خواهم» (افسیان 1: 1 + 2).

آمین

19. بولس في السجن. ممدودًا على سريره ، يحدق في الحائط الرمادي. ويفكر في الأشخاص الذين يعرفهم أو الذين سمع بهم ، ويفكر فيك ويفكر بي. ثم يُفتح الباب ويدخل الحارس الحبر والبردي إلى الزنزانة ويبدأ بولس في الكتابة: "بولس ، رسول يسوع المسيح وفقًا لخطة الله وإرادته ، لأولئك الذين يعيشون في أفسس وينتمون إلى شعب الله القديسين. لكم جميعًا المرتبطين بيسوع المسيح بالإيمان ، أتمنى نعمة وسلامًا من الله أبينا ومن يسوع المسيح ربنا" (أفسس 1: 1 + 2).

آمین.